

پژوهشگران روابط بین الملل در یادداشت‌هایی «اختصاصی» به بررسی مختصات جایگاه ایران در نظم در حال تحول منطقه‌ای پرداختند

ایران را نمی‌شود از معادله خط زد

گزارش

فاطمه غریبی / گروه دیپلماسی- تحولات اخیر منطقه‌ای بویژه دو جنگ گذشته، ضرورت بازنگری در جایگاه ایران و الزامات نقش‌آفرینی آن در نظم منطقه‌ای را بیش از پیش برجسته کرده است. در شرایطی که معادلات منطقه پیچیده‌تر شده و پیش‌بینی رفتار بازیگران دشوارتر از گذشته است، شناخت ماهیت دگرگونی‌های جاری و ارزیابی فرصت‌ها و چالش‌های پیش‌روی ایران اهمیت ویژه‌ای دارد. در چنین فضایی، بهره‌گیری از ظرفیت‌های ژئوپلتیک کشور، تقویت پیوندهای راهبردی و گسترش تعاملات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌تواند در صیانت از منافع ملی و تثبیت جایگاه ایران مؤثر باشد.

موقعیت راهبردی ایران، بویژه در تنگه هرمز در کنار ضرورت تنوع‌بخشی به مسیرهای ترانزیتی و تجاری و توسعه مناسبات دیپلماتیک و اقتصادی، از جمله مؤلفه‌هایی است که در ترسیم چشم‌انداز نقش‌آفرینی کشور اهمیت دارد. با این حال، بهره‌گیری از این ظرفیت‌ها مستلزم درک دقیق تحولات ساختاری منطقه و اتخاذ رویکردهایی متناسب با شرایط جدید است؛ رویکردهایی که با توجه به مؤلفه‌های قدرت، برشناخت پیوندهای متقابل میان بازیگران و تحولات اثرگذار بر معادلات منطقه‌ای نیز تکیه داشته باشند.

در همین راستا، مجموعه یادداشت‌های اختصاصی به قلم شماری از اساتید دانشگاه و صاحب‌نظران حوزه روابط بین‌الملل، ابعاد مختلف نظم در حال تحول منطقه‌ای و جایگاه ایران در آن را بررسی می‌کند. نویسندگان در این یادداشت‌ها از منظرهای گوناگون به ظرفیت‌ها، محدودیت‌ها و الزامات راهبردی پیش‌روی کشور می‌پردازند تا تصویری روشن‌تر از چگونگی مواجهه ایران با دگرگونی‌های منطقه‌ای و حفظ منافع ملی در شرایط جدید ارائه دهند.

قدرت شبکه‌ای؛ راهبرد ایران برای تثبیت جایگاه منطقه‌ای



الهام کشاورز مقدم
استاد روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

ارزیابی جایگاه ایران در نظم منطقه‌ای مستلزم توجه به دگرگونی‌های عمیق این نظم و حرکت آن به سوی پیچیدگی و آشوب است؛ تحولاتی که پیش‌بینی رفتار و واکنش بازیگران منطقه‌ای را، بویژه پس از دو جنگ اخیر و جنگ دوازده‌روزه دشوارتر کرده است. برداشت اسرائیل و ایالات متحده آمریکا از رفتار سیاست خارجی ایران، بر مبنای نوعی الگوی خطی استوار است؛ به این معنا که تصور می‌کنند در صورت اقدام علیه ایران، پاسخ تهران تا حد زیادی قابل پیش‌بینی خواهد بود و عمدتاً در قالب حملات موشکی بروز خواهد کرد. هنگامی که رفتار یک کشور قابل پیش‌بینی تلقی شود، طرف مقابل می‌تواند با ارزیابی سطح پاسخ و ظرفیت‌های آن، محاسبات خود را برای اقدام علیه آن تنظیم کند.

با این حال، تحولات جنگ چهل‌روزه نشان داد که ایران پس از جنگ دوازده‌روزه با درک قرار گرفتن در یک نظام منطقه‌ای پیچیده و آشفته به سمت شکل‌دهی به کنش‌ها و واکنش‌هایی حرکت کرده است که پیش‌بینی رفتار تهران را برای بازیگران رقیب و متخاصم دشوارتر می‌کند. در چنین نظامی، رفتار بازیگران از الگوهای خطی و قابل پیش‌بینی پیروی نمی‌کند و پیش‌بینی‌ناپذیری به یکی از ویژگی‌های اصلی آن تبدیل می‌شود. درک این تحول مستلزم آن است که نظم منطقه‌ای را شبکه‌ای متشکل از پیوندها و نقاط اتصال راهبردی در نظر بگیریم. در چنین چارچوبی، ایران می‌تواند با شناسایی گره‌های حساس این شبکه و ایجاد پیوندهای مؤثر با آنها، جایگاه خود را در معادلات منطقه‌ای تقویت کند. منظور از این پیوندها بهره‌گیری از موقعیت‌های راهبردی و ایجاد نقاط اتصال در شبکه منطقه‌ای است؛ تنگه هرمز یکی از مهم‌ترین این نقاط به شمار می‌رود.

یکی از تحولات مهم جنگ چهل‌روزه، نقش‌آفرینی ایران در این چارچوب شبکه‌ای بود؛ به‌گونه‌ای که تمرکز بر یک گره راهبردی، یعنی تنگه هرمز، امکان اثرگذاری بر روند جنگ و معادلات منطقه‌ای را فراهم کرد. این نقطه اتصال به دلیل جایگاه خود در شبکه تعاملات منطقه‌ای، ظرفیت اثرگذاری بر جریان‌های تجاری، اقتصادی، امنیتی و سیاسی را دارد؛ ظرفیتی که دامنه پیامدهای آن می‌تواند از سطح منطقه فراتر رود و بر معادلات جهانی نیز تأثیر بگذارد. با وجود دو جنگی که ایران پشت سر گذاشته و آسیب‌هایی که در جریان آنها متحمل شده است، از یک‌سو درک ما از ماهیت نظم منطقه‌ای دستخوش تحول شده و از سوی دیگر، ضرورت بازنگری در شیوه بهره‌گیری از ظرفیت‌های قدرت ملی بیش از گذشته آشکار شده است. صرف برخورداری از قدرت منطقه‌ای، حتی برای کشوری مانند ایران، به‌تنهایی کافی نیست؛ بلکه باید در شبکه منطقه‌ای، پیوندها و نقاط اتصال مؤثری ایجاد کرد که هرگونه اختلاف، بحران یا منازعه بتواند بر عملکرد بخش‌های مختلف این شبکه تأثیر بگذارد و هزینه‌های ناشی از اختلال در آن را افزایش دهد.

بر همین اساس، این دیدگاه که اهمیت تنگه هرمز صرفاً موقتی است یا می‌توان آن را ابزاری برای اعمال فشار در مقطعی خاص دانست، با توجه به مبانی مطرح‌شده، قابل پذیرش نیست. جایگاه تنگه هرمز به عنوان یکی از نقاط اتصال راهبردی در شبکه منطقه‌ای، ظرفیتی نیست که بتوان به‌آسانی از آن چشم‌پوشی کرد. حتی اگر سایر بازیگران به دنبال ایجاد مسیرهای جایگزین باشند، تحقق چنین گزینه‌هایی به زمان و هزینه قابل توجهی نیاز دارد و تضمینی نیز وجود ندارد که این مسیرها در شرایط بحرانی و جنگی از امنیت و قابلیت اتکای کافی برخوردار باشند. برای مثال، احداث یک خط لوله مستلزم صرف هزینه‌های سنگین است؛ با این حال، نمی‌توان اطمینان داشت که چنین زیرساختی در جنگ‌های آینده هدف حمله قرار نگیرد.

افزون بر این، ماهیت جنگ‌ها به سمت الگوهای شبکه‌ای حرکت کرده است؛ شرایطی که در آن، بازیگران در سطوح مختلف با یکدیگر در تعامل یا تقابل قرار دارند و روابط میان آنها را نمی‌توان صرفاً بر اساس ائتلاف‌ها و همسویی‌های موجود ارزیابی کرد. برای نمونه، نمی‌توان همسویی کنونی قطر و عربستان سعودی را به معنای همپوشانی همیشگی منافع آنها دانست؛ زیرا ممکن است تحولی در عربستان تحت تأثیر اقدام قطر شکل بگیرد. در چنین شرایطی، تکیه صرف بر ایجاد مسیرهای جایگزین نمی‌تواند پاسخگوی پیچیدگی‌های نظام شبکه‌ای باشد؛ چراکه امنیت و عملکرد اجزای مختلف این شبکه به یکدیگر وابسته است. از همین رو، نادیده گرفتن ایران و نقاط اتصال راهبردی آن، ارزیابی دقیقی از واقعیت‌های نظم منطقه‌ای به دست نمی‌دهد.

البته تأکید بر اهمیت تنگه هرمز به این معنا نیست که راهبرد ایران باید صرفاً بر این گذرگاه متمرکز باشد. ایران از مسیرهای ترانزیتی متنوع دیگری نیز برخوردار است که می‌تواند با فعال‌سازی آنها، دامنه پیوندهای خود را در شبکه منطقه‌ای گسترش دهد. تقویت روابط تجاری، اقتصادی و سیاسی با بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، در کنار توسعه و فعال‌سازی ظرفیت‌های ترانزیتی و تقویت سطوح مختلف بازدارندگی می‌تواند بخشی از راهبردی جامع برای تثبیت و ارتقای جایگاه ایران در نظم منطقه‌ای و بین‌المللی باشد.

ایران در واقعیت‌های بزرگ چه آموخت؟



مازیار مظفری فلارتی
استاد دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران

تحولات دو سال گذشته، بویژه رویدادهای اخیر، مجموعه‌ای از واقعیت‌ها و درس‌های راهبردی را پیش روی جمهوری اسلامی ایران قرار داده است؛ واقعیت‌هایی که بازخوانی آنها می‌تواند در شناخت موقعیت کشور در محیط متحول بین‌المللی و تعیین الزامات سیاست خارجی در دوره پیش‌رو نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. مارک تواین جمله قابل تأملی دارد و می‌گوید انسان دو بار متولد می‌شود؛ بار اول زمانی که به دنیا می‌آید و بار دوم هنگامی که مسیر زندگی خود را پیدا می‌کند. شاید بتوان این تعبیر را به تجربه تاریخی کشورها نیز تعمیم داد؛ ملت‌ها در مقاطع خاصی از تاریخ، در مواجهه با بحران‌ها و تحولات بنیادین، به درک تازه‌ای از موقعیت، ظرفیت‌ها و مسیر آینده خود می‌رسند. تاریخ ایران سرشار از چنین برنگاه‌هایی است و تحولات اخیر نیز واقعیت‌هایی را آشکار کرده که نمی‌توان از کنار آنها به‌سادگی عبور کرد. خون‌هایی که در این مسیر، از جوانان مدرسه میناب تا رهبر شهید، بر زمین ریخته شد، صرفاً بخشی از هزینه‌های انسانی این تحولات نیست، بلکه حامل پیام‌هایی درباره ضرورت بازاندیشی در برخی مفروضات راهبردی کشور است.

نخستین مسأله، بازخوانی رفتار بازیگران بین‌المللی و بویژه کشورهای همسایه در مواجهه با تحولات اخیر است. مواضع کشورهایی که خود را دوست ایران معرفی می‌کردند، در کنار واکنش سایر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، بار دیگر فاصله میان تعهدات اعلامی دولت‌ها و رفتار عملی آنها را آشکار کرد. در نظام بین‌الملل، تأکید بر اصولی همچون حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و احترام به حقوق بین‌الملل همواره بخشی از ادبیات رسمی کشورهاست؛ با این حال، تحولات اخیر نشان داد که پایبندی عملی به این اصول، بویژه در شرایطی که منافع و ملاحظات سیاسی و امنیتی دولت‌ها مطرح می‌شود، الزاماً با مواضع اعلامی آنها همخوانی ندارد.

از همین منظر، یکی از الزامات سیاست خارجی ایران، بازنگری در اولویت‌های جغرافیایی و گسترش دامنه تعاملات بین‌المللی است. تأکید رهبری بر ضرورت توجه به مناطق مختلف جهان، بویژه شرق و کشورهای همسایه، همچنان واجد اهمیت راهبردی است. سیاست خارجی ایران نباید در چارچوب تمرکز یک‌جانبه بر غرب تعریف شود. تنوع‌بخشی به شرکای سیاسی و اقتصادی و توسعه روابط با کشورهای شرقی و همسایگان، می‌تواند با افزایش ظرفیت مانور دیپلماتیک کشور، زمینه کاهش آسیب‌پذیری در برابر فشارهای خارجی را فراهم کند. البته تقویت این مناسبات مستلزم شناخت دقیق رفتار و منافع متقابل کشورهاست؛ چراکه تجربه اخیر نشان داده است روابط دوستانه در سطح گفتار، لزوماً به معنای همراهی سیاسی در بزنگاه‌های حساس نیست. در سطح داخلی نیز تحولات اخیر ظرفیت مهمی از جامعه ایران را آشکار کرد: توانایی بازتولید انسجام ملی در شرایط بحرانی. حضور مستمر مردم و جوانان از گروه‌های سنی مختلف در طول بیش از دویست شب و برافراشته ماندن پرچم ایران در نقاط مختلف کشور، بیانگر پیوندی عمیق میان جامعه، سرزمین و هویت ملی است. این مشارکت اجتماعی نشان می‌دهد که مؤلفه‌های هویت ملی در شرایط تهدید خارجی می‌توانند به عاملی برای همگرایی و تقویت سرمایه اجتماعی تبدیل شوند.

این واقعیت همچنین برخی برداشت‌های رایج در محافل غربی درباره ساختار اجتماعی و سیاسی ایران را با پرسش مواجه می‌کند. به نظر می‌رسد بخشی از ارزیابی‌های خارجی از ایران، بر الگوهایی استوار بوده که پیچیدگی‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی جامعه ایرانی را به اندازه کافی لحاظ نکرده‌اند. جنگ اخیر نشان داد که نمی‌توان ظرفیت مقاومت و انسجام ایران را با معیارهای ساده‌انگارانه سنجید یا کشورمان را در زمره بازیگرانی قرار داد که با یک حمله کوتاه‌مدت امکان تسلط بر آنها وجود دارد. برخورداری از پیشینه تمدنی، حافظه تاریخی و نوعی همبستگی در مواجهه با تهدیدهای بیرونی، از جمله مؤلفه‌هایی است که باید در تحلیل رفتار و ظرفیت ملی ایران لحاظ شود.

این انسجام در عین حال با تنوع مذهبی و فرهنگی جامعه ایران قابل جمع و بخشی از سرمایه راهبردی کشور است و باید در سیاست‌گذاری داخلی و خارجی مورد توجه قرار گیرد.

در عرصه بین‌المللی نیز جنگ اخیر، فرصتی برای بازنمایی متفاوت از ایران فراهم کرده است. تبلیغات منفی علیه ایران، از ابتدای انقلاب و حتی پیش از آن، در بخش‌هایی از افکار عمومی جهان وجود داشته است. با این حال، تحولات اخیر امکان مشاهده ابعاد دیگری از جامعه ایران، از جمله پیوندهای هویتی، پیشینه فرهنگی و آمادگی مردم برای دفاع از سرزمین خود را فراهم کرد. این تجربه می‌تواند به تقویت قدرت نرم ایران کمک کند.

در مجموع باید بر یک واقعیت اساسی تأکید کرد: فارغ از برداشت‌ها و مواضع دیگران، آنچه رخ داد، حمله به ایران در شرایطی بود که کشور همچنان بر تعامل و مناسبات دوستانه با همسایگان و بازیگران منطقه‌ای تأکید داشت. ایران همواره بر ضرورت صلح، همکاری و توسعه روابط با کشورهای پیرامونی تأکید کرده است؛ حتی در شرایطی که برخی از این کشورها میزبان پایگاه‌های نظامی قدرت‌های خارجی بوده‌اند. از منظر حقوق بین‌الملل، احترام به حاکمیت ملی و منع توسل به زور از اصول بنیادین نظم بین‌المللی به شمار می‌روند. بنابراین، تجربه اخیر بار دیگر ضرورت توجه به این اصول و پیامدهای نادیده گرفتن آنها را برجسته کرده است. ایران با اتکا به پیشینه تاریخی و تمدنی خود، همچنان بر دیپلماسی، صلح و دوستی تأکید می‌کند. مسأله اصلی در دوره پیش‌رو آن است که چگونه می‌توان این رویکرد را با شناخت واقع‌بینانه از رفتار بازیگران بین‌المللی، تقویت ظرفیت‌های ملی و بازتنظیم اولویت‌های سیاست خارجی همراه کرد.

بازتعریف جایگاه ایران؛ کلید کاهش بحران



حمید ملک‌زاده
استاد علوم سیاسی دانشگاه کاشان

> فهم این نکته که مسأله اصلی ایران لزوماً مخالفت با کلیت نظم بین‌المللی نیست، بلکه چگونگی تعریف و تثبیت جایگاه آن در این نظم است، می‌تواند به شکل‌گیری رویکردی واقع‌بینانه‌تر در روابط تهران و واشنگتن و هموار شدن مسیر حرکت به سوی وضعیتی باثبات‌تر کمک کند

یکی از مسائل اساسی در فهم رابطه ایران با نظم بین‌الملل به‌طور کلی و رابطه ایران و آمریکا به‌طور خاص، نحوه صورت‌بندی جایگاه و نقش ایران در نظم حاکم است. در برداشت‌های رایج، معمولاً ایران به‌عنوان یک قدرت تجدیدنظرطلب در نظر گرفته می‌شود؛ بازیگری که پیوسته در حال انجام اقداماتی علیه وضع موجود است و می‌کوشد با به چالش کشیدن ترتیبات حاکم، کلیت بازی بین‌المللی را برهم بزند. در چنین برداشتی، رفتار ایران عمدتاً از دریچه تقابل با نظم موجود تحلیل می‌شود و اقدامات آن به‌مثابه تلاشی برای تغییر یا برهم زدن قواعد حاکم بر نظام بین‌الملل مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

با این حال، نکته مهم آن است که می‌توان این رابطه را از منظری متفاوت نیز درک و تحلیل کرد. از نظر من، ایران به‌جای آنکه به‌عنوان بازیگری فهمیده شود که علیه نظم موجود عمل می‌کند، باید به‌عنوان بازیگری درک شود که با جایگاه در نظر گرفته‌شده برای خود در نظم حاکم مسأله دارد. به بیان دیگر، مسأله اصلی ایران لزوماً برهم زدن نظم بین‌المللی نیست، بلکه دستیابی به جایگاهی است که از نظر خود، شایسته آن است. بر این اساس، باید میان مخالفت با کلیت نظم بین‌المللی و نارضایتی از جایگاه تعریف‌شده برای یک بازیگر در چارچوب آن تمایز قائل شد. این تمایز می‌تواند به درک دقیق‌تر رفتار ایران و انگیزه‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری‌های آن کمک کند.

از همین منظر است که می‌توان به مشارکت ایران در فرآیندهای مختلف بین‌المللی توجه کرد. ایران در ماجرای برجام و همچنین رویدادهایی مانند جنگ عراق و جنگ افغانستان، مشارکت معناداری داشته و در چارچوب نظم موجود با آن همکاری و هماهنگی کرده است. این موارد نشان می‌دهد که رفتار ایران را نمی‌توان صرفاً در چارچوب مخالفت با نظم حاکم یا تلاش برای برهم زدن آن توضیح داد. با این حال، این مشارکت‌ها به دستاورد قابل‌توجهی برای ایران منتهی نشده‌اند و مسأله دستیابی به جایگاهی که از نظر کشورمان متناسب با موقعیت و نقش آن باشد، همچنان باقی مانده است. از این رو، مسأله ایران را باید در تداوم تلاش برای بازگشت به جایگاه مورد نظر خود در نظم بین‌المللی نیز جست‌وجو کرد؛ جایگاهی که به باور ایران، در ترتیبات موجود به‌درستی تعریف نشده یا امکان دستیابی به آن فراهم نبوده است.

اهمیت این برداشت متفاوت از آن جهت است که می‌تواند زمینه فهم متقابل و بازتعریف رابطه ایران و آمریکا را فراهم کند. اگر ایران و آمریکا مسأله را از چنین منظری درک کنند و به‌جای تمرکز صرف بر تقابل ایران با نظم موجود، به موضوع جایگاه ایران در این نظم توجه داشته باشند، امکان ورود به نوعی بده‌بستان و فرآیند متقابل کنش و واکنش فراهم خواهد شد. در چنین شرایطی، می‌توان به‌جای تداوم چرخه تقابل و بی‌اعتمادی، به دنبال راه‌هایی برای تنظیم روابط و دستیابی به تفاهمی پایدار بود. در نهایت، فهم این نکته که مسأله اصلی ایران لزوماً مخالفت با کلیت نظم بین‌المللی نیست، بلکه چگونگی تعریف و تثبیت جایگاه آن در این نظم است، می‌تواند به شکل‌گیری رویکردی واقع‌بینانه‌تر در روابط تهران و واشنگتن و هموار شدن مسیر حرکت به سوی وضعیتی باثبات‌تر کمک کند.

پایان عصر تماشاگران در امنیت خلیج فارس



سهند ایرانمهر
نویسنده و پژوهشگر علوم سیاسی

> این تصور وجود داشت که اگر ایالات متحده در هم‌پیمانی با اسرائیل، شرکای منطقه‌ای خود یا شرکای اروپایی‌اش بخواهد علیه کشوری مانند ایران اعمال زور کند و همزمان ابزار تحریم را نیز به کار بگیرد، می‌تواند در مدت‌زمانی کوتاه به خواسته‌های خود دست یابد. در این فرض نیز اکنون شکاف و شکنندگی آشکاری پدید آمده است. بنابراین، اگر بخواهیم درباره نظم آینده منطقه سخن بگوییم، قطعاً این نظم باید مبتنی بر واقعیت‌های جدید باشد و آنها را در نظر بگیرد

جنگی که اتفاق افتاده است، از این جهت که آغاز آن ماهیتی تجاوزکارانه داشته و برای بسیاری از بازیگران غیرقابل پیش‌بینی بوده است، می‌تواند نقطه عطفی در تحولات منطقه‌ای به شمار آید. بنابراین، نمی‌توان گفت که ما این نظم را ایجاد کرده‌ایم؛ بلکه در واقع، درون وضعیتی قرار گرفته‌ایم که شکل‌گیری آن خارج از اراده و ابتکار ما بوده است.

چرخه‌ای که با جنگ آغاز شد، با مقاومت ایران ادامه یافت و سپس به مسأله تنگه هرمز رسید، از این جهت اهمیت دارد که در جریان آن، نظمی که قرار بود تحمیل شود، با نوعی اختلال مواجه شد. این وضعیت، تناقضی را در مفهوم نظم ایجاد می‌کند؛ چراکه نظمی که با نوعی اختلال شکل بگیرد، با پرسش‌هایی درباره ماهیت و امکان تداوم خود مواجه خواهد بود. البته این به معنای آن نیست که ایران بازیگری اخلالگر در نظم بین‌المللی است. مسأله این است که در آغاز، جنگی به ایران تحمیل شد و سپس بازدارندگی ایران از طریق ایجاد اختلال در ترتیباتی که قرار بود بر منطقه حاکم شود، خود را نشان داد. از این منظر، باید در اطلاق عنوان «نظم» به وضعیت شکل‌گرفته احتیاط کرد؛ چراکه یک نظم نمی‌تواند از این طریق به حیات خود ادامه دهد. با این حال، اگر منظور از نظم، پذیرش واقعیت‌های جدید و شکل‌گیری ترتیباتی بر مبنای تحولات رخ‌داده باشد، می‌توان گفت اتفاقات اخیر در مفروضات پیشین درباره نظم منطقه‌ای تغییراتی ایجاد کرده‌اند. به بیان دیگر، اگر قرار باشد نظم آینده بر واقعیت‌های موجود در صحنه استوار شود، ناگزیر باید این تحولات را در نظر بگیرد. برای مثال، پیش از این چنین تصوری وجود داشت که امنیت را می‌توان به‌صورت وارداتی تأمین کرد؛ به این معنا که کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس می‌توانستند با اتکا به قدرت‌های خارجی، امنیت خود را تضمین کنند. اما این فرض اکنون به‌طور جدی با چالش مواجه شده است. همچنین، این تصور وجود داشت که اگر ایالات متحده در هم‌پیمانی با اسرائیل، شرکای منطقه‌ای خود یا شرکای اروپایی‌اش بخواهد علیه کشوری مانند ایران اعمال زور کند و همزمان ابزار تحریم را نیز به کار بگیرد، می‌تواند در مدت‌زمانی کوتاه به خواسته‌های خود دست یابد. در این فرض نیز اکنون شکاف و شکنندگی آشکاری پدید آمده است. بنابراین، اگر بخواهیم درباره نظم آینده منطقه سخن بگوییم، قطعاً این نظم باید مبتنی بر واقعیت‌های جدید باشد و آنها را در نظر بگیرد. نمی‌توان همچنان بر اساس تصورات پیشین، مبنی بر امکان واردات امنیت یا این فرض که هم‌پیمانی با آمریکا و روابط نزدیک با اتحادیه اروپا می‌تواند برای کشورها حاشیه امنی ایجاد کند، به تحولات منطقه نگاه کرد. قطعاً وضعیت به این شکل نخواهد بود. نکته‌ای که به نظر من باید به‌طور جدی مورد توجه قرار گیرد، این است که اگر بخواهیم این نظم را تعریف کنیم، باید نظمی را مدنظر داشته باشیم که در یک چرخه سازنده قرار بگیرد؛ یعنی در تعامل با کشورهای منطقه و با در نظر گرفتن شرایط پس از جنگ، به‌گونه‌ای شکل بگیرد که تداوم آن مبتنی بر ایجاد ثبات باشد، نه ایجاد اختلال. با توجه به این نکته، در شرایط پس از جنگ، بازتنظیم روابط ایران با کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس با توجه به تنش‌های موجود در تنگه هرمز، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. با این حال، تحقق این امر به چند متغیر بستگی دارد. متغیر اول، خروج از بحران و رسیدن به ساحلی امن و امان است. متغیر دوم، شکل‌گیری و تثبیت این درک در میان کشورهای منطقه است که هیچ ترتیبات امنیتی بدون مشارکت ایران نمی‌تواند مبنای قابل اتکایی برای تأمین امنیت منطقه باشد.

متغیر سوم به تفاهم سه جانبه عربستان، ترکیه و پاکستان مربوط می‌شود. اگرچه این پیمان در حال حاضر مطرح است، هنوز مشخص نیست تا چه اندازه بر آرمان‌ها و ایده‌ها استوار است و تا چه حد توانسته در واقعیت ریشه بدواند. اگر این پیمان در ادامه به شکل‌گیری ترتیباتی خودجوش و بومی در منطقه با مشارکت ایران منجر شود، می‌توان به تحقق چنین ترتیباتی امیدوار بود. اما اگر همچنان هر حوزه قدرتی بر این تصور باشد که می‌تواند به‌تنهایی نظم منطقه‌ای را اعمال کند، وضعیت نابسامان کنونی منطقه ادامه خواهد یافت.